

معناشناسی قلب در نهج البلاغه

روح انگیز نویدقراجه قیه (کارشناس ارشد علوم حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث)

Rohangiz66@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۰

چکیده

واژه قلب یکی از واژگان پرکاربرد در نهج البلاغه است؛ که نشان دهنده توجه ویژه حضرت علی (علیه السلام) به موضوع قلب است. این نوشتار بر آن است که واژه قلب را از نهج البلاغه استخراج کند و سپس با روش معناشناسی با به کارگیری میدان‌های معنایی تحلیل معنایی کند. در معناشناسی تاریخی، این واژه از معنای اولیه انقلاب و دگرگونی در عصر جاهلیت، به معنای گسترده‌تر در نهج البلاغه، ارتقاء معنایی یافته است. در معناشناسی توصیفی، ارتباط معنایی واژه قلب با واژه‌های هم‌نشینی بررسی شده است. قلب بر محور هم‌نشینی، به کارکردهای (معرفتی)، هم‌نشینی‌های ابزاری تقسیم می‌شود. گوش و چشم از ابزارهای ادراکی قلب هستند. ادراکات عالی در قلب، همراه بصیرت با دیدن ظاهری حاصل می‌شود و پذیرش قلبی با شنیدن ظاهری. حاصل مطالعه این که قلب صورت جامع روح است؛ زیرا خداوند متعال قلب را مجهز به دستگاه ادراکات عالی در فهم معارف الهی نموده است.

کلیدواژه‌ها: معناشناسی، قلب، نهج البلاغه، حوزه‌های معنایی.

مقدمه

در حوزه فهم متون دینی از روش‌های مختلفی می‌توان استفاده کرد. یکی از این روش‌ها معناشناسی است. قلب از مفاهیمی است که در نهج البلاغه به طور مفصل بحث شده و از جمله

مفاهیمی است که کاربردهای زیادی در حوزه‌های مختلف معرفتی دارد. گاه به معنای روح به کار رفته، گاه به معنای نفس و گاهی به معنای قوای درک انسان مورد توجه قرار گرفته است. این پژوهش بر آن است که جایگاه قلب را در نهج‌البلاغه بررسی کند و به این پرسش اصلی پاسخ گوید که با استفاده از روش معناشناختی چه جایگاهی در این کتاب دارد؟ به طبع می‌توان در تجزیه و تحلیل این سوال، سؤالات دیگری از این قبیل مطرح کرد که مفاهیم جانشین، هم‌نشین، و متقابل این مفهوم در نهج‌البلاغه کدام‌اند و در فهم معنای این واژه چه نقشی ایفا می‌کنند؟

مراد از روش معناشناسی آن است که متن را به سخن در آورد و از دخالت خواننده در فهم متن مورد نظر جلوگیری کند این کار در دو مرحله صورت می‌پذیرد: یکی معناشناسی توصیفی است که به بررسی مفاهیم جانشین و هم‌نشین و متقابل می‌پردازد و دیگری معناشناسی تاریخی است که می‌تواند سیر تطور معنایی واژه را مشخص کند، و نیز ثابت کند که این واژه در نهج‌البلاغه چه معنا و جایگاهی پیدا کرده است. مقاله حاضر واژه قلب را در دو حوزه معناشناسی در زمانی و هم‌زمانی، بررسی می‌کند. از آنجا که روش این تحقیق، مبتنی بر روش‌های معناشناسی است، برخی از مباحث این دانش، را بررسی می‌کنیم.

۱. کلیات و تعاریف

مقصود از معناشناسی (semantic) مطالعه علمی معناست (صفوی، ۱۳۸۷: ۲۷). مطالعه علمی معنا با رویکرد فلسفی، منطقی و نشانه‌شناسی - زبان‌شناسی ممکن است و به سه زیرشاخه معناشناسی فلسفی، منطقی و زبانی تقسیم می‌شود (همان: ۲۸؛ قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۷۸). معناشناسی زبانی، دانش مطالعه انتقال معنا از طریق زبان است. در این دانش معنا درون نظام زبان بررسی می‌شود (قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۵۲۹). معناشناسی دستگاه معنایی (Welatanschangsleher) یا معناشناسی حوزه‌ای (Semantic fields) یکی از روش‌های مطالعه معناست. در این روش دو رویکرد معناشناسی زمانی یا تاریخی (Diachronic semantic) و معناشناسی هم‌زمانی (Synchronic semantic) وجود دارد. معناشناسی تاریخی زبان در فهم معنا دخیل است و معنا بر اساس تحولاتش در طول زمان بررسی می‌شود. تحولات تاریخی معنا جایگاه ویژه‌ای را در دستگاه معنایی معین می‌کند (ایزتسو، ۱۳۸۰: ۳۸ - ۴۴؛ صفوی، ۱۳۸۷: ۱۹۱ - ۱۹۶؛ قائمی نیا، ۱۳۸۹: ۵۳۰-۵۳۱).

در معناشناسی هم‌زمانی، عنصر زمان حذف می‌شود و تغییر واژگان در طول زمان لحاظ نمی‌شود بلکه متن بدون دخالت زمان مطالعه می‌شود (نصرتی، ۱۳۹۰: ۱۴). درواقع معناشناس در فهم متن از روند تدوین متن در بستر زمان تأثیر نمی‌پذیرد. در این روش، معناشناسی می‌کوشد معنا را از درون متن کشف کند.

پژوهش حاضر تنها بر روش هم‌زمانی استوار است. این روش بر نسبت‌های معنایی هم‌نشینی، جانشینی و تقابل تکیه دارد و این پژوهش بر نسبت هم‌نشینی استوار است و از نسبت جانشینی در حد کشف توسعه معنایی استفاده می‌کند.

رابطه هم‌نشینی^۱ رابطه‌ای از نوع ترکیب است، میان الفاظی که در یک زنجیره کلامی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند (کرمانی، ۱۳۸۴: ۷). این نسبت همان معناشناسی در سطح جمله است که در آن، واژه در ارتباط با واژه‌های هم‌نشین سنجیده می‌شود و طبق این ارتباط زوایایی از معنای واژه کشف می‌شود^۲. این هم‌نشینی ممکن است به صورت وصف تمییز، اسناد فاعل و... باشد (همان). رابطه جانشینی^۳، انتخاب و جایگزینی هر یک از واژگان یک زنجیره کلامی با الفاظی است که می‌توانند جایگزین آن‌ها شوند (همان). برای نمونه نفس، روح، فؤاد و عقل بارزترین نمونه جانشین برای واژه قلب در حوزه معنایی معرفت‌شناسی به شمار می‌روند.

۲. معناشناسی تاریخی

معناشناسی تاریخی مطالعه معنایی واحدهای زبانی در گذر زمان است. در این تحقیق زبان نهج البلاغه را همچون فرایندی تاریخی در نظر می‌گیریم که از دوران قبل از نزول قرآن و بعد از آن و دوره امامت امام علی (علیه السلام) تا نگارش نهج البلاغه امتداد دارد؛ پس از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کلام و کلیدواژه‌های مورد کاربرد امام علی (علیه السلام) به لحاظ معناشناسی تغییر پیدا کرده است و در این تحقیق در پی کشف آن هستیم.

۲-۱. معناشناسی تاریخی قلب

عرب زبانان عصر نزول، به‌ویژه گروهی که زمان جاهلیت را درک کرده بودند، هم‌زبانان قرآن نیز هستند؛ قرآن به زبان آنان سخن گفته تا انتقال مفاهیم امکان‌پذیر باشد (بلاغی، ۱۴۲۰: ۵۷/۱). از این رو، در کتاب‌های لغت دو وجه معنایی برای ریشه قلب به‌عنوان اصل معنا آمده است: یکی به معنای محض و خالص هر چیز و دیگری به معنای وارونه کردن و تغییر حالت

دادن. بر این اساس قلب انسان یا به این دلیل که اصل و خالص وجود است قلب نامیده شده است، یا به دلیل تغییرپذیری و دگرگون شدن آن، و یا هر دو وجه آن سهیم بوده‌اند. در اشعار ذیل به نمونه‌هایی اشاره شده است:

تغییر و دگرگونی

صحا القلب عن سلمی و قد کاد

لا یسلو و أقفر من سلمی التعانق فالثقل

«قلب (و جان) از مستی عشق «سلمی» هشیار شد و نزدیک بود این عشق را فراموش نکنند. و در حالی که دو منطقه‌ی تعانق و ثقل از وجود سلمی خالی شد» (اعلم الشنمتری، ۱۴۲۲: ۸۷-۸۳).

اودی الشباب وحبُّ الخالة الخلبه

وقد برئت، فما بالقلب من قلبه

«جوانی رفت و عشق «خاله» فریبده است. با وجود این، از بیماری عشق رهایی یافتیم و قلب دیگر دگرگونی ندارد» (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴: قلب).

فؤاد

أیقتلنی و قد شغفت فؤادها

کما شغف المهنوءة الرجل الطالی

«آیا مرا می‌کشد؟ حال آنکه من به پردهٔ قلبش رسیدم (عاشقم شد) همان‌طور که مردی که در کار اندود کردن است شتر را قیر اندود می‌کند» (اعلم شنمتری، ۱۴۱۴: ۱۱۹).

بعد خالص و شریف هر چیزی

قَلْبٌ عَقِيلَةٌ أَقْوَامِ ذَوِی حَسَبِ

يُرْمَى الْمَقَانِبُ عَنْهَا وَالْأَرَاغِيلُ

«زنی اصیل و گل سرسبد اقوام باشخصیت است که همهٔ پیاده‌نظام و سواره‌نظام از او دفاع می‌کنند» (همان).

مغز درخت نخل و دور آن، که یک چیز نرم و سفید است.^۴ حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام در این ارتباط فرموده:

كان يأكل الجراد و قلوب الشجر؛

«مغز درخت و ملخ را می خورد» (ابن منظور، ۱۴۱۴: قلب).

روایت بالا اشاره به مغز و خالص چیزی است. ابن منظور درباره امام علی (علیه السلام) آورده:

كان علی قریشياً قلباً. (همان: قلب)

علی (علیه السلام) قریشی خالص بود.

أَغْرَكَ مَتَى أَنْ حَبَّكَ قَاتِلِي

و أَنْكَ مَهْمَا تَأْمُرِي الْقَلْبَ يَفْعَلُ

«آیا این امر تو را فریفته است که عشقت مرا می کشد و تو هر آنچه به قلب دستور دهی

انجام می دهد» (اعلم شنتمری، ۱۴۱۴: ۳۲).

قلب دارای قوه عمل است. و اطاعت کردن، به قلب نسبت داده شده است.

ملاحظه می شود که «قلب» از واژگان اصیل عربی است و علمای علم ادب و نویسندگان فرهنگ نامه ها موارد استعمال آن را در معانی فوق ذکر کرده اند؛ در مواردی نیز قلب در شعر جاهلی، در معنای مادی و جسمانی (قطعه گوشتی آویزان) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: قلب) و اخلاقی و احساسی و در مواردی نیز رنگ دینی به کار رفته است.

پس از عصر جاهلیت با عصر نزول قرآن کریم و ادبیات و حیانی روبرو هستیم که ثمره آن تغییر در معنای بسیاری از واژگان است؛ لذا در بررسی سیر تاریخی تحولات معنای واژه قلب، یکی از متون مورد استناد، قرآن کریم است. در ادامه به ذکر اجمالی معانی این واژه که یکی از واژگان بسیار مهم و کلیدی در قرآن است می پردازیم.

قلب الشیء

برگرداندن و وارونه نمودن آن چیز از سویی و رویی به سویی و رویی دیگر و از این ریشه، انْقِلَاب به معنی برگشتن (همان: قلب)، گرفته شده است.

﴿وَالِيهِ تُقْلَبُونَ﴾ (عنکبوت: ۲۱)؛

﴿انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ﴾ (آل عمران: ۱۴۴).

قلب در معنای جان

﴿وَإِذْ زَاغَتِ الْبَصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾ (احزاب: ۱۰).

قلب در معنای ابزار درک و شعور

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾ (ق: ۳۷).

مراد از قلب در کلام خدای تعالی هر جا به کار رفته آن حقیقتی از انسان است که ادراک و شعور را به آن نسبت می‌دهند، نه قلب صنوبری شکل، که در سمت چپ سینه قرار گرفته است و مرکز خون رسانی بدن آدمی است.

قلب در معنای تعقل

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾

(حج: ۴۶).

بنا بر این کلمه «قلب» به معنای نیرویی است که آدمی به وسیله آن تعقل می‌کند و حق را از باطل، و خیر را از شر جدا می‌کند، و بین سودمند و زیان‌بار فرق می‌گذارد. اگر تعقل نکند و چنین تشخیص و جداسازی نداشته باشد، در حقیقت وجود او مثل نبودش خواهد بود، چون چیزی که اثر ندارد بود و نبودش برابر است.

از سویی دیگر روایات پیامبر ﷺ را از دو منظر می‌توان به عنوان منبع لغوی به شمار آورد. اولاً گفته‌های آن حضرت، خود بخشی از فرهنگ مردم آن زمان به حساب می‌آید و با دست یافتن به موارد کاربرد واژه‌ها در کلام ایشان، به معانی واژه‌ها در عرف آن زمان پی می‌بریم؛ ثانیاً طبق آیات شریف قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ معلم و مبین قرآن است، بنا بر این، یکی از راه‌های دستیابی به معانی واژه‌های قرآن بهره‌گیری از بیانات آن حضرت در تفسیر واژه‌هاست.

روایتی از حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَلْبُ مِنْ ثَقُلِهِ، إِنَّمَا مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيْشَةٍ بِالْفَلَاةِ تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ ثَقُلَتْهَا الرِّيحُ ظَهراً لِبَطْنٍ (متقی هندی، بی تا: ۷۵)؛

طبق فرموده ایشان در حقیقت قلب را از آن رو قلب نامیده‌اند که منقلب و دگرگون می‌شود؛ حکایت قلب، حکایت پری است که در یک دشت به بیخی آویخته شده و باد آن را زیر و رو می‌کند.

با تدبّر در روایت فوق، ملاحظه می‌شود قلب موجودی لطیف و ربّانی است و بسیار تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می‌گیرد؛ همچنان که یک پر با کمترین نسیمی زیر و رو می‌شود. در کلامی دیگر از پیامبر اکرم ﷺ آمده است:

فِي الْقُلُوبِ نُورٌ لَا يَضِيءُ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ وَقَصَدَ السَّبِيلَ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ
مُودَعٍ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ؛

«در قلب نوری است که جز هنگام پیروی از حق و پیمودن راه راست نمی‌تابد و آن از نور انبیاست که در قلب‌های مؤمنان به امانت گذاشته شده است» (منسوب به محمد بن جعفر علیه السلام، ۱۳۶۰: ۱۵۷/۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۰۲).

قلب ملک حق است و جای دادن غیر خدا، غصب و نوعی خیانت به ربّ به شمار می‌رود. قلب مشکات نور است و مصدر سعادت و سرور. و نیز می‌فرماید:

خَيْرُ الْقُلُوبِ أَوْعَاها لِلْخَيْرِ وَ شَرُّ الْقُلُوبِ أَوْعَاها لِلشَّرِّ، فَأَعْلَى الْقَلْبِ الَّذِي يَعِي
الْخَيْرَ مَمْلُوءٌ مِنَ الْخَيْرِ إِنْ نَطَقَ نَطَقَ مَأْجُورًا وَإِنْ أَنْصَتَ أَنْصَتَ مَأْجُورًا؛

«بهترین قلب‌ها، قلبی است که ظرفیت بیشتری برای خوبی دارد و بدترین قلب‌ها، قلبی است که ظرفیت بیشتری برای بدی دارد، پس عالی‌ترین قلب، قلبی است که خوبی را در خود دارد و لبریز از خوبی است. اگر سخن بگوید سخنش در خور پاداش است و اگر سکوت کند، سکوتش درخور پاداش است» (ابن‌اشعث: بی‌تا: ۱۶).

در روایتی دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره بُعد جسمانی قلب می‌فرماید:

فِي الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَ صَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ، فَإِذَا سَقِمَتْ
سَقِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَ فَسَدَ، وَ هِيَ الْقَلْبُ؛

در انسان پاره گوشتی است که اگر آن سالم و درست باشد، دیگر اعضای بدنش هم با آن سالم می‌شوند و هرگاه آن بیمار شود، دیگر اعضای بدنش بیمار و فاسد می‌گردند. آن پاره گوشت، قلب است (ابن‌بابویه، ۱۳۶۲: ۳۱/۱).

بنا بر این قلب در روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معنای لغوی و غیرمعرفتی آن همان پاره گوشت سمت چپ بدن انسان است و در مفهوم معرفتی، انقلاب و دگرگونی و ظرف معارف حقّه، به کار رفته است.

۳. روایات ناظر به توصیف قلب در نهج البلاغه

با توجه به این که قلب و مشتقات آن در نهج البلاغه، از واژه‌های پر تکرار به شمار می‌روند، بررسی تفصیلی این موضوع، در این مجال نمی‌گنجد. لذا در این بخش به بیان نتایج حاصل از مطالعه مفهوم واژه قلب در نهج البلاغه با عنایت به مفاهیم هم‌نشین آن، اکتفا می‌کنیم. از این رو

معناشناسی قلب را در مراحل ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم: الف) جایگاه قلب در ساحت وجودی انسان؛ ب) تحلیل معناشناختی قلب از تحلیل کارکردها (کارکردهای معرفتی، ایمانی، ابزاری)؛ ج) هم‌نشین‌های صفات منتسب به قلب.

۳-۱. جایگاه قلب در ساحت وجودی انسان

نخستین وجه معنایی قلب، باطن انسان است که در تقابل معنایی با واژه‌هایی که ناظر به جنبه‌های ظاهری او هستند، نمایان می‌گردد. به تعبیر دیگر، تقابل قلب با واژه‌هایی نظیر بدن، جسد، زبان، دست و صورت در روابط هم‌نشینی، مؤید این مطلب است که قلب ناظر به جنبه روحانی وجود انسان است. عبارات زیر، نمونه‌هایی از این تقابل ظاهر و باطن هستند:

يُرْعَمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يَبَايِعْ بِقَلْبِهِ (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۸)؛

اشاره به بیعت قلبی در مقابل بیعت دستی

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا تَقَرَّبْتُ بِهِ إِلَيْكَ بِلِسَانِي ثُمَّ خَالَفَهُ قَلْبِي (همان: خطبه ۷۸)؛

اشاره به تقرب زبانی به خداوند و مخالفت قلبی با او

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُوَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَالْقَلْبُ اللَّسَانُ (همان: خطبه ۱۰۱)؛

شهادت هم‌سوی قلب و زبان بر لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ (همان: خطبه ۳۳۳).

گشادگی در چهره و حزن در قلب

از سوی دیگر، ارتباط قلب جسمانی و قلب روحانی در حکمت زیر به روشنی دیده می‌شود؛

چراکه حضرت ابتدا اشاره مستقیم به قلب جسمانی دارند و سپس حکمت و ضد حکمت را به آن نسبت می‌دهند امام علیه السلام دستگاه قلب را این‌گونه معرفی می‌نماید:

لَقَدْ عَلَّقَ بِنِيَّاطٍ هَذَا الْإِنْسَانَ بَضْعَةً هِيَ أَعْجَبُ مَا فِيهِ وَ ذَلِكَ الْقَلْبُ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ

مَوَادَّ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ أَصْدَادًا مِنْ خِلَافِهَا؛

«به‌رگی از (رگ‌های) این انسان پاره گوشتی آویخته شده که آن شگفت‌ترین چیزی

است که در او است و آن قلب است که برای آن اوصاف پسندیده و صفات ناپسندیده‌ای

است بر خلاف آن‌ها» (همان: کلمات قصار ۱۰۵).

خداوند متعال هر موجودی را خلقتی ویژه عطا کرده و آنچه لازمه حیات او بوده به وی داده و سپس او را در مسیر زندگی بر اساس هدف خلقتش هدایت فرموده است. انسان اشرف مخلوقات و دارای مأموریت ویژه و استعدادهایی منحصر به فرد است. خداوند متعال قلب را، مجهز به استعداد فهم و ادراک معارف الهی و عالی نموده است. بر این اساس می‌توان گفت قلب روحانی متعلق به حوزه قلب صنوبری است. اما در باب چگونگی پیدایش قلب روحانی در انسان، این کلام صریح حضرت (علیه السلام)، بسیار قابل تأمل است:

أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَ شَغَفِ الْأَسْتَارِ نُطْفَةً دِهَاقًا وَ عَلَقَةً مَحَاقًا وَ جَنِينًا وَ رَاضِعًا وَ وَلِيدًا وَ يَافِعًا ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَا فِظًا وَ بَصَرًا لَا حِظًّا لِيَفْهَمَ مُعْتَبِرًا وَ يَقْصَرَ مُزْدَجِرًا؛^۵

آیا شما را به چگونگی خلقت انسان یادآوری نمایم که خداوند او را در تاریکی رحم‌ها و پرده‌ها که مانند غلاف بود آفرید؟ آن هم از نطفه ریخته شده و خون بسته گردیده ناقص. سپس در شکم بچه شد بعد کودک شیرخوار و از شیر گرفته تا به سن بلوغ رسید. سپس به او قلبی حفظ‌کننده و زبانی گویا و چشمی بینا بخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از معصیت و نافرمانی خودداری و دوری نماید (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۸۲).

حضرت به مراتب رشد جسمانی شامل نطفه، علقه، جنین، شیرخوار، نوزاد و در نهایت نوجوان اشاره می‌نمایند و آنگاه با ذکر حرف عطف ثُمَّ، خبر از اعطای قلب روحانی به وجود انسان می‌دهند؛ «ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا». این قلب دارای استعداد ادراکات عالی است و انسان را از انحراف و دوری از حق و فرورفتن در شبهات و شککات حفظ می‌کند و زمانی که ظرف قلب، جایگاه غرایز و جولان‌گاه شهوات شود، انسان را در سرایشی گمراهی‌ها و تاریکی‌ها و هواپرستی فرو می‌غلطانند. به تعبیر دیگر، قلب به‌عنوان ظرفیتی روحانی، پس از بلوغ جسمانی به انسان عطا می‌شود. حال باید دید کارکرد این دستگاه جدید چیست؟ دستگاهی که خلقتش بر اساس فطرت است^۶ (همان: خطبه ۷۲) و به کشت‌زاری آماده جهت رویش هر بذر می‌ماند^۷ (همان: نامه ۳۱).

۳-۲. تحلیل معناشناختی از تحلیل کارکردها

بررسی واژه‌های هم‌نشین قلب، پرده از توانایی‌ها و کارکردها و وظایف این دستگاه برمی‌دارد. در ادامه با استناد به برخی عبارات نهج البلاغه، کارکردهای مهم قلب را یعنی توانایی پذیرش، شناخت، فهم، تفکر، تعقل، مطرح می‌نماییم:

اولین کارکرد قلب، حفظ و نگهداری است و از این رو به ظرف تشبیه شده است. حضرت مولا علیه السلام می فرمایند:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ؛

در حقیقت قلوب، ظرف معارف اند که هر چه ظرفیت آن بیشتر باشد، بهتر است (همان: قصار ۱۴۷).

کارکرد بعدی معرفت و شناخت است که در عبارات زیر صراحتاً به قلب نسبت داده شده است:

... وَ [قَدْ] سُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ فَقَالَ الْإِيمَانُ مَعْرِفَةُ الْقَلْبِ وَ إِفْرَازُ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛

ایمان، معرفت و شناختن به قلب و اعتراف به زبان و انجام دادن با اعضاء است (همان: قصار ۲۱۸).

وَ آخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ ... فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَ الْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ وَ لَا بَابَ الْعَمَى فَيُضِلُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيْتُ الْأَحْيَاءِ (همان: خطبه ۸۳)؛

از این عبارت دریافت می شود که شناخت باب هدایت و گمراهی، کارکرد قلب روحانی انسان است.

فهم نیز - که از نظر معنا - به معرفت نزدیک است^۸ (فراهیدی، ۱۴۰۹: قلب)، از کارکردهای مهم قلب به شمار می رود:

«ثُمَّ مَنَحَهُ قَلْبًا حَافِظًا وَ لِسَانًا لَا فِظًا وَ بَصَرًا لَا حِظًا لِيَفْهَمُ مُعْتَبِرًا وَ يَقْصُرَ مُزْدَجِرًا»؛

پس او را قلبی حافظ و زبانی گویا و چشمی بینا بخشید تا بفهمد و عبرت گیرد و از معصیت خودداری و دوری نماید (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۸۲).

بر این اساس از کارکردهای قلب، فهم همراه با عبرت است.

أَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا؛

گوش های قلب هایتان را مهیا و آماده سازید تا بفهمید (همان: خطبه ۲۲۹).

کارکرد بعدی تفکر است که بر اساس کلام امیرالمؤمنین به قلب نسبت داده شده است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَةً ذِي لُبٍّ سَعَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ؛

پس ای بندگان خدا از خدا بترسید مانند ترسیدن خردمندی که فکر و اندیشه، قلب او را مشغول ساخته است. (همان: خطبه ۸۲).

نکته دیگر آن که به نظر می‌رسد شناخت قلبی از مقوله درک حجت‌ها و نشانه‌هاست:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُتَجَلَّى لِحَلْقِهِ بِخَلْقِهِ وَ الظَّاهِرِ لِقُلُوبِهِمْ بِحُجَّتِهِ؛

سپاس خدایی را سزا است که به سبب خلقت و آفرینشی که فرموده به خلائق آشکار شده است و به حجت و برهان خویش نزد قلب‌های ایشان ظاهر و نمایان است (همان: خطبه ۱۷۸).

به دنبال کارکردهای فوق یعنی معرفت، فهم، تفکر، تعقل، چهار کارکرد دیگر نیز خود به خود به عنوان کارکردهای قلب، مطرح می‌گردند: ادراک، اثبات، انکار و اقرار؛ که با وجود مؤیدات روایی در کلام حضرت، به جهت خروج از بحث اصلی، از ذکر آن‌ها صرف نظر می‌شود.

۳-۲-۱. کارکرد معرفتی و شبه معرفتی

علم از کارکردهای معرفتی قلب بشمار می‌آید و در لغت، به معنای «ادراک حقیقت چیزی» است. علم بر دو نوع است: ۱- ادراک ذات شیء ۲- حکم بر وجود چیزی با وجود چیز دیگر که برایش ثابت و موجود است یا نفی چیزی که از او دور و منفی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: قلب).

فَالنَّاطِرُ بِالْقَلْبِ الْعَامِلُ بِالْبَصَرِ يَكُونُ مُبْتَدَأَ عَمَلِهِ أَنْ يَعْلَمَ أَعْمَلُهُ عَلَيْهِ أَمْ لَهُ؛

پس کسی که چشم قلب گشوده از روی بینائی کاری انجام می‌دهد باید پیش از انجام عمل بداند که آیا آن عمل به زیان او است یا به سودش (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۵۴).

نتیجه هم‌نشینی علم، عمل و قلب در روایت فوق، آن است که علم در هدایت عمل مؤثر است و عمل از علم صادر می‌شود و اگر آدمی چشم خود را به خدا بسپارد مظهر بصیر می‌شود، در نتیجه منجر به گشوده شدن قلب می‌گردد.

هنگامی که واژه علم به مفهوم آگاهی از حقایق و کشف صراط مستقیم به‌سوی حق تعالی و فهم معارف ملکوت و شیوه‌های تقرب به ساحت مقدس الهی به کار رود، از آن با کلمه «نور» یاد می‌شود (زاهدی، ۱۳۸۵: ۷۸).

الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ (منسوب به جعفر بن محمد علیه السلام، ۱۳۶۰: ۱۶).

حقیقت علم با تحصیل و مطالعه و درس و بحث حاصل نمی‌شود، بلکه محتاج به تربیت نفس است تا نور معرفت با افاضات الهیه وارد قلب شود (همان).

لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا ... يَحْفَظُ اللَّهُ بِهِمْ حُجَجَهُ
وَبَيِّنَاتِهِ.. وَ يَزُرُّعُوهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ
بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ (رضی، ۱۴۱۴: قصار ۱۴۷).

بصیرت مرحله‌ای بالاتر از علم است که همان نور و یقین است و هر کسی به آن منزل
نمی‌رسد، مگر به وسیله حجت الهی، که خدا به واسطه او نشانه‌ها را نگه می‌دارد؛ تا به کسانی که
همانندشان هستند بسپارد و در دل‌های آنان بکارد.

وَبِالْإِيمَانِ يَعْمَرُ الْعِلْمُ وَ بِالْعِلْمِ يَرْهَبُ الْمَوْتُ وَ بِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا (همان: خطبه ۱۵۶)؛
الْعِلْمُ وَرَاثَةُ كَرِيمَةٍ (همان: قصار ۵).

بر میراث گران‌بهای علم هرچه افزوده شود، گنجایش ظرف آن نیز افزایش می‌یابد:

كُلُّ وَعَاءٍ يَصْنِقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ بِهِ؛

هر ظرفی تنگ می‌شود با آنچه درون آن می‌گذارند مگر ظرف علم که فراخ گردد
(همان: قصار ۲۰۵).

بنا بر این یک قسم علم از بیرون می‌آید و بخشی از درون می‌جوشد؛ تا زمانی که علم در جان
انسان شکوفا نباشد و نور نتابد، سودی ندارد.

از کارکردهای شبه معرفتی قلب، «حکمت» است؛ از ریشه «حکم» به معنای منع کردن
جهت اصلاح (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: حکم) است و چیزی که مانع از فساد شود (فراهِیدی،
۱۴۰۹: حکم)؛ و علمی که انسان را از فعل قبیح می‌رهاند (طریحی، ۱۴۰۹: حکم). که قرارگاه
آن قلب است:

... الْقَلْبُ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَهُ مَوَادًّا مِنَ الْحِكْمَةِ (رضی، ۱۴۱۴: حکمت ۱۰۸)؛
وَ إِنَّمَا ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْحِكْمَةِ الَّتِي هِيَ حَيَاةٌ لِلْقَلْبِ الْمَيِّتِ وَ بَصَرٌ لِلْعَيْنِ الْعُمْيَاءِ وَ
سَمْعٌ لِلْأُذُنِ الصَّمَاءِ وَ رِيٌّ لِلظَّمْآنِ (همان: خطبه ۱۳۳).

بدین ترتیب اگر قلب از استعداد و شایستگی لازم برخوردار باشد به «ینبوع الحکمه»^۹ (تمیمی
آمدی، ۱۴۱۰: ۱۹۹، حدیث ۱۴) چشمه‌های حکمت مبدل خواهد شد.

دنیاپرستی^{۱۰} و شهوات مانع مهمی در دریافت ادراکات عمیق قلبی یا حکمت است و قلب را،
محروم از شنیدن حکمت و دانش می‌کند. دریافت حکیمانه از هستی راه چاره تازه‌های حکمت
یاد شده است:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ [الْحِكْمَةِ] الْحِكْمِ
(همان: حکمت ۹۱)؛

روحوا انفسکم بیدیع الحکمة...؛

با تازه‌های حکمت به خود جانی تازه ببخشید (همان).

۳-۲-۲. کارکردهای ایمانی قلب

از کارکردهای ایمانی قلب، می‌توان ایمان، تقوا، قرآن^{۱۱} (همان: خطبه ۱۷۵)، ذکر^{۱۲} (همان: خطبه ۲۱۳)، عزم^{۱۳} (همان: خطبه ۲۱۴)، موعظه، زهد، یقین، ذکر و فنا^{۱۴} (همان) را بر شمرد. که اختصاراً دو مورد از آن را تحلیل می‌کنیم:

ایمان، در لغت به معنای تصدیق (باور کردن) است (فراهیدی، ۱۴۰۹: امن)؛ تسلیم همراه با اطمینان خاطر، که باور و یقین به تنهایی ایمان نیست، بلکه تسلیم شدن به یقین ایمان است (مصطفوی، ۱۳۶۰: امن).

الْإِيمَانُ مَعْرِفَةٌ بِالْقَلْبِ وَإِقْرَارٌ بِاللِّسَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ؛

ایمان، معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به جوارح و ارکان است (رضی، ۱۴۱۴: قصار ۲۲۷: بحرانی، ۱۳۶۲: ۵۷۲).

ایمان با ساحتی از آن سان که «قلب» نام گرفته است در ارتباط است. محل استقرار آن، قلب است و تا قلب به روی چنین حقیقتی گشوده نشده باشد، ایمان حاصل نخواهد شد.

إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لُمُظَةً فِي الْقَلْبِ كُلَّمَا أَزْدَادَ الْإِيمَانُ أَزْدَادَتِ اللَّمُظَةُ؛

ایمان، نقطه‌ای نورانی در قلب پدید می‌آورد که هرچه ایمان رشد کند آن نیز فزونی یابد (رضی، ۱۴۱۴: حکمت ۵).

در عبارت فوق «لمظه» چون نقطه یا مانند آن است از سفیدی، قوله الایمان یبدو لمظه، تقدیر آن «علامة الایمان» است یعنی ایمان مانند سفید در دل کسی که اولین بار ایمان آورده آشکار می‌گردد، پس هر گاه به زبان اعتراف نمود آن نقطه زیاده می‌شود و اگر به جوارح عمل صالح انجام داد آن نقطه فزونی می‌یابد (فیض الاسلام، بی‌تا: ۱۲۰۷/۶).

ایمان نورانیتی است که اگر درون آدمی مستقر گردد، او را به تسلیم محض در برابر خدا و وحی وادار می‌کند و سپس بر تمایلات او اثر می‌گذارد و ثمره آن بر تك تك اعضا و جوارح انسان ظاهر می‌گردد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ تَقِيَةً ذِي لُبٍّ سَغَلَ التَّفَكُّرُ قَلْبَهُ (همان: خطبه ۸۳).

از طرفی ایمان که از اوصاف نفسانی است به ایمان مستقر و عاریتی تقسیم شده و در حقیقت ایمان مستقر، ایمان ثابت و پا برجاست، اما ایمان عاریتی که در بین صدر و قلب در رفت و آمد است ثابت و پایدار نیست.

فَمِنْ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقُفُّوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حُدُّ الْبَرَاءَةِ (همان: خطبه ۲۳۱).

تقوا یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار بر قلب، است:

إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ وَبَصَرٌ عَمَى أَفْتَدِيَكُمْ؛

تقوا و ترس از خدا، داروی بیماری‌های قلوب بینایی دل‌هاست (همان: خطبه ۱۸۹).

تقوا در لغت از ریشه «وقی یقی» و مصدری که به جای «وقیا» نشسته است. «وقی» دفع کردن خطر از چیزی به وسیله چیز دیگر (ابن فارس، ۱۴۰۴: وقی) تقوا، حفظ و صیانت شیء از هر چه که به او زیان برساند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: وقی). امام علیه السلام می‌فرماید:

اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارُ حِصْنٍ عَزِيزٍ وَ التَّجَوُّرُ دَارُ حِصْنٍ ذَلِيلٍ؛

بندگان خدا بدانید، که پرهیزکاری دژی مستحکم و استوار است و بی‌پروایی دژی سست و نا استوار است (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۵۷).

معصیت و گناه، روح و قلب انسان را مسموم می‌کند؛ لذا باید از آن پرهیز کرد. و نتیجه آن هدایت و رستگاری است «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ» (همان: خطبه ۲۳۰) وجود ملکه انسان را از هر گناه بیمه می‌کند.

عَلِمَ تقوا در حقیقت مرز انجام حلال و دوری از حرام است. سلامتِ قلب وابسته به تقوی در انسان است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

...أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛

بدانید که بهتر از دارائی فراوان تندرستی است، و بهتر از تندرستی پرهیزگاری قلب است (همان: قصار ۳۸۸)؛

عواملی چون بصیرت قلب و امنیت و اصلاح فسادهای اجتماعی، از نتایج تقوا شمرده شده و طاعت، موجب تقوا است؛ آن هم طاعتی که «شعار»^{۱۵} باشد نه «دثار»^{۱۶}.

فَاجْعَلُوا طَاعَةَ اللَّهِ شِعَاراً دُونَ دِثَارِكُمْ وَ دَخِيلاً دُونَ شِعَارِكُمْ وَ لَطِيفاً بَيْنَ أَضْلَالِكُمْ؛

پس اطاعت و فرمان بردن از خدا را مانند پیراهن زیرتان بدارید، نه جامه رو؛ آن را داخل و جزء تنتان زیر پیراهن قرار دهید، و میان اندامتان پنهان نمایید (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۸۹).

۳-۲-۳. کارکردهای ابزاری

سمع و بصر نعماتی است که خداوند در ابتدای آفرینش به او می‌دهد:

جَعَلَ لَكُمْ أَسْمَاءً لِيَتَّبِعِيَ مَا عَنَّاهَا وَ أَبْصَاراً لِيَتَّجِلُوا عَنْ عَشَاهَا... وَ قُلُوبٍ رَائِدَةً لِأَرْزَاقِهَا^{۱۷} (همان: خطبه ۸۳).

همان‌گونه که ابزار حسی برای کسب علوم محسوس قرار داده شده، قلب نیز ابزاری برای فهم معقولات و یادآوری امور فطری آفریده شده است (رجب نژاد، ۱۳۹۰: ۱۳).

اللَّهُمَّ دَاخِيَ الْمُدْحَوَاتِ وَ دَاعِمِ الْمَسْمُوكَاتِ وَ جَابِلِ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَ سَعِيدِهَا (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۷۲).

سمع حسّ شنوایی در گوش است که صداها را درک می‌کند، و فعل آن هم سَمِعَ یعنی شنیدن، است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: سمع) و در چهار معنا به کار می‌رود: خود سمع، فعل شنیدن، فهم و ادراک و طاعت و فرمان‌بری حق است (کلینی، ۱۳۸۲: ۴۷). چنانکه امام (علیه السلام) می‌فرماید:

وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ (رضی، ۱۴۱۴: نامه ۲).

در عبارت فوق مقصود از «سمع» تدبّر آمیخته با پذیرش عالمانه است، که گاهی به معنای شنیدن آهنگ است که جنبه فیزیکی دارد و گاهی به معنای ترتیب اثر دادن است. قلب جسمانی، موتور محرک و ریشه حیات مادی انسان است و قلب روحانی موتور محرک و حیات‌بخش بُعد معنوی. قرآن مجید می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ (اسراء: ۳۶)؛

گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

این واژه گاه در حد اعلای معرفتی به کار رفته است و گاه در معنای عالم و شنونده و دارای تدبّر و وعی بکار می‌رود، و در جای دیگر صرفاً به عنوان عضوی از اعضای بدن استعمال شده است.

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَ يَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَ يَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَ يَنْفَسُ مِنْ خَرْمٍ؛

برای این انسان به شگفت آید که با پیهی می‌بیند، و با گوشتی سخن می‌گوید، و با استخوانی می‌شنود، و از شکافی نفس می‌کشد (رضی، ۱۴۱۴: قصار ۸).

يَرُونَ مَا لَا يَرَى النَّاسُ وَ يَسْمَعُونَ مَا لَا يَسْمَعُونَ؛

آنچه [اهل ذکر] می‌بینند و می‌شنوند با آنچه مردم عادی می‌بینند و می‌شنوند متفاوت است (همان: خطبه ۲۲۲).

از این رو خداوند از امامان معصوم: با کرامت یاد می‌کند و ایشان نیز از خداوند درخواست بصیرت می‌کنند.

أَحْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا؛

گوش‌های قلب خویش را باز کنید تا بفهمید (همان: خطبه ۱۸۷).

واژه «أُذُن» کاملاً جنبه معرفتی دارد و به جای شنونده سامع به کار گرفته شده است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۹۴/۱۹). حضرت کلید باب فهم را حضور آذان قلب معرفی می‌نمایند؛ که منظور دارا بودن سمع و بصر برای قلب به عنوان ابزار ادراکات فوق حسی و ارتباط با ملکوت معانی است (زاهدی، ۱۳۸۵: ۳۹۹). بنا بر این سمع و بصر: ۱- عضوی از اعضای بدن است؛ ۲- ابزار ادراک است؛ ۳- ابزار فهم و تعقل است.

بصر به معنای چشم و قوه بینایی و غیر از نظر است، چون گاهی نگاه به دیدن ختم نمی‌شود؛ ولی بصر با دیدن همراه است. به نیروی ادراک کننده قلب، بصیرت و بَصَر گویند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: بصر). قلب با دیده بصیرت می‌نگرد و با گوش سمع می‌شنود. مفاهیم وحیانی و ظلمات را با دیده بصیرت و نور قلب می‌توان رؤیت نمود. چنانکه علی علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا إِنَّ أَبْصَرَ الْأَبْصَارِ مَا نَقَدَ فِي الْخَيْرِ طَرَفُهُ إِلَّا إِنَّ أَسْمَعَ الْأَسْمَاعِ مَا وَعَى التَّذْكِيرَ وَ قَلِيلُهُ؛

آگاه باشید بیناترین دیده‌ها دیده‌ای است که نظرش در خیر و صلاح باشد (به فتنه و فساد نظر نیفکند) آگاه باشید شنواترین گوش‌ها گوش‌ی است که پند و اندرز را حفظ کرده بپذیرد (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۰۵).

بصیرت، قدرت تشخیص نیک و بد، خیر و شر و حق و باطل است و انسان را به آینده‌نگری و پیروی از حق و دوری گزیدن از باطل، دعوت می‌کند. بصیرت نوری است که با ایمان به خدا و اعتقاد به وحی و نبوت و امامت، در عمق جان پدید می‌آید.

فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عِبْدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا تَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا
وَ أَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَ أَعْطَانَا
الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى؛

و جز این نیست که من و شما بنده و مملوکیم در اختیار پروردگاری که جزا و پرورش‌دهنده‌ای نیست، مالک و صاحب اختیار است از ما آنچه را که خودمان در آن اختیاری نداریم، و ما را از جهل و نادانی که در آن بودیم بیرون آورده به علم و معرفتی که مصلحتمان بود سوق داده، و گمراهی ما را به هدایت و راه یافتن تبدیل نمود و بینایی بعد از کوری به ما بخشید (همان: خطبه ۲۱۶).

گاهی بصر در معنای چشم سر به کار رفته است، چنانکه امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

أَزِمُّ بِبَصَرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ وَ غَضَّ بَصَرَكَ؛

چشم بینداز تا انتهای لشکر را ببینی و چشم خود را ببوش (همان: خطبه ۱۱).

غض بصر یعنی از نگاه به کثرت و سلاح آن‌ها که باعث سستی شود چشم برگیر زیرا در ابتدا این روایت حضرت (علیه السلام) فرموده: «أَزِمُّ بِبَصَرِكَ...» (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰: ۶۹).

وَ غَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛

چشم‌ها را پائین اندازید زیرا چشم پوشاندن سبب بسیاری قوت قلب و آرامی دل‌ها است (همان: خطبه ۱۲۴).

واژه‌ی «غَضَّ» به معنای روی هم نهادن پلک‌های چشم است. نه بستن آن و ندیدن، اراده‌ی امام در این دستور، ایجاد آرامش و طمأنینه قلب در لشکر بوده است که مانع از تزلزل در میان سربازان می‌شود.
... وَ مَنِ اعْتَبَرَ أَبْصَرَ وَ مَنِ أَبْصَرَ فَهَمَّ وَ مَنِ فَهَمَّ عَلِمَ.

... و هر که پند گرفت بینا شد، و هر که بینا شد فهمید و دریافت، و هر که فهمید دانا گردید (همان: قصار ۲۰۸).

انسان با بصیرت محدوده‌ی زمان و مکان را درمی‌نوردد و فراتر از آن را به تماشا می‌نشیند. فعالیت و کارآمدی قوا و حواس قلب به سلیم بودن آن بستگی دارد. در روایات فوق، مراد از قلب و بصر، قلب و بصر باطنی است، نه قلب و چشم ظاهری. مراد از قلب نیروی فهمنده‌ی آدمی است.

فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ انْتَفَعَ بِالْعِبَرِ؛

انسان بصیر کسی است که بشنود و بیندیشد و ببیند و آگاه شود و از عبرت‌ها سود ببرد

(محمّدی ری شهری، ۱۳۷۷: ۴۲۲/۱).

بصر دارای چند سطح معنایی است یک سطح آن به معنای دیدن محض و بدون تعقل است و مرحله دیگر علم توأم با اندیشه است که معنایی نزدیک به تعقل دارد (همان؛ صدر المتألهین، ۱۳۶۶: ۲۳۲/۲) که برخی آن را بصیرت نامیده‌اند (جمع نویسندگان مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۶: ۵/ ۵۷۹). از این رو قراین معناشناسی در میدان معنایی بصر تقویت می‌شود و نتایج زیر حاصل می‌گردد: ۱- بصیرت، مربوط به قلب و جان انسان است؛ ۲- بصیرت، معرفت بدون اجمال و ابهام است؛ ۳- بصیرت، آرامش دهنده قلب است؛ ۴- بصیرت، نور خاص است.

۳-۳. هم‌نشین‌های صفات منسوب به قلب

در این بخش به طور خلاصه به حالات و صفات منتسب به قلب در کتاب شریف نهج البلاغه اشاره می‌نماییم:

موت قلب (رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۲۷، خطبه ۱۰۷، خطبه ۲۲۱)، قیح قلب (دل‌چرکینی) (همان: خطبه ۲۷)، راحت قلب (همان: خطبه ۲۹)، جراحت قلب (از حزن) (همان: خطبه ۳۲)، انمیث قلب (همان: خطبه ۵۲)، شیدایی قلب (وله من قلوبهم) (همان: خطبه ۱۷۷)، یقین (همان: خطبه ۹۰)، تواضع (همان)، خشوع (همان: خطبه ۱۸۴)، خوف و مخافت (همان: خطبه ۱۷۸)، سکون (همان: خطبه ۱۲۴)، پاکی (قلوباً زاکیه) (همان: خطبه ۸۲)، نایب‌نایی (همان: خطبه ۱۰۷؛ قصار ۱۸۴)، بیماری قلب (مریض، علیل، دویه) (همان: قصار ۳۸۱؛ خطبه ۲۲۷؛ خطبه ۱۸۵)، زنگارگرفتگی (المرین علی قلبه) (همان: نامه ۱۰). از مطالب فوق چنین استفاده می‌شود که قلب طیف وسیعی از حالات و صفات را می‌پذیرد، به گونه‌ای که می‌توان گفت هر آنچه به باطن انسان نسبت داده می‌شود در حقیقت حالات و صفات قلب اوست.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین دستاورد این پژوهش در ساحت معناشناسی رخ می‌نماید. گوشه‌هایی از معارف نهج البلاغه با تدبّر در روایات و کشف ارتباط واژگان با یکدیگر نمایان می‌شود. با این روش می‌توان

از درون ارتباطات روایی، مراتبی از ساحت وجودی انسان، کارکردها، ابزار، و صفات منتسب به قلب را پیدا کرد و از قوه به فعل درآورد.

نخستین وجه معنایی قلب، باطن انسان است که در تقابل معنایی با واژه‌هایی است که ناظر به جنبه‌های ظاهری وی هستند. به تعبیر دیگر، تقابل قلب با واژه‌هایی نظیر بدن، جسد، زبان، دست و صورت در روابط هم‌نشینی، مؤید این مطلب است که قلب ناظر به جنبه روحانی وجود انسان است.

انسان از مهم‌ترین هم‌نشین‌های قلب است، از آن نظر که قلب موجودی متعلق به انسان است که حیات آن وابسته به موجودیت او و حیات اوست. یکی از قوای اداره کننده حیات مادی و دنیوی و نیز معنوی و اخروی انسان قلب است. خداوند متعال قلب را، مجهز به استعداد فهم و ادراک معارف الهی و عالی نموده است. قلب، زمین خالی وجود انسان است، مستعد تأدیب، تربیت‌پذیر و جایگاه تجلی نور عقل است. قلب استعدادی است که پس از بلوغ جسمانی به انسان اعطا می‌شود و آن سن نوجوانی است. از کارکردهای مهم قلب می‌توان به پذیرش شناخت، فهم، تفکر، تعقل اشاره کرد. قلب جایگاه و محل حضور حکمت است. محل استقرار ایمان است که نقطه‌ای نورانی در قلب پدید می‌آورد و هر چه ایمان رشد کند آن نور نیز فزونی می‌یابد. تقوا نگهداری زبانی تحت تأثیر قلب است و چون محلول هبوط تجلیات ربّانی است، هر چه وارد آن می‌شود، رنگ الهی و ربّانی و حتی وحیانی به خود می‌گیرد. قلب ظرف علم است، و وظیفه علم رساندن قلب به نور و بصیرت است. دیدن ظاهری توأم با بصیرت و شنیدن ظاهری همراه پذیرش قلب از کارکردهای معرفتی سمع و بصر است.

پی‌نوشت‌ها:

1. syntagmatic relations.

۲. عنوان مثال استعاره شگردی است در محور عمودی (جانشینی) و مجاز شگردی است در محور افقی (همنشینی).

3. Paradigmatic Relation.

۴. فی اللسان: تمتسخ فتوکل.
۵. «و بنده دیگری خود را عالم و دانشمند نامیده در صورتی که نادان است، ... پس صورتش، صورت آدمی و قلبش، قلب حیوان است، باب هدایت و راه راست را نمی‌شناسد تا پیروی نماید و باب کوری و گمراهی را نشناخته تا از آن دوری گزیند، پس او مرده‌ای است در میان زنده‌ها».
۶. اشاره به عبارت «اللَّهُمَّ دَاحِيَ الْمَدْحُوتَاتِ وَ دَاعِمَ الْمَسْمُوكَاتِ وَ جَابِلَ الْقُلُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَ سَعِيدِهَا».
۷. اشاره به عبارت «وَ إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ».
۸. فَهَمْتُ الشَّيْءَ [فَهَمًا وَ فَهَمًا]: عرفته و عقلته.
۹. «القلب ينبوع الحكمة و الأذن مغيضها».
۱۰. «حب الدنيا يفسد العقل ويصم القلب عن سماع الحكمة».
۱۱. «وَ إِنَّ اللَّهَ .. هَذَا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَيْنِ وَ سَبَبُ الْأَمِينِ وَ فِيهِ رَيْعُ الْقَلْبِ وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ».
۱۲. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَنْقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ».
۱۳. «فَتَدَاوَى مِنْ دَاءِ الْفِتْرَةِ فِي قَلْبِكَ بِعَزِيمَةٍ»؛ پس مداوا کن رنج سستی قلب خود را به تصمیم و کوشش (در اطاعت).
۱۴. «أَخَى قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ وَ أَمِنَهُ بِالزَّهَادَةِ وَ قَوَّمَهُ بِالْيَقِينِ وَ نَوَّزَهُ بِالْحِكْمَةِ وَ ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَ قَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ ... وَ ذَكَّرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ».
۱۵. لباس زیرین است که صاحبش را از گزند آفتاب و سرما حفظ می‌کند.

۱۶. لباس روی زیرین است. بعضی‌ها معتقدند این لباس برای حفظ لباس زیرین از چرک شدن است.

۱۷. «خداوند متعال برای بهره بردن شما دو گوش را آفرید تا آنچه را لازم است حفظ کنند، و دو چشم را قرار داد تا از تاریکی رها شوند و بینا شوند، ... و با قلب‌هایی که روزی آن بدن‌ها را می‌طلبند».

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اشعث، محمد بن محمد. (بی تا). جعفریات، قم: انتشارات مکتبه النینوی الحدیثه؛
۳. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲ش). خصال، محقق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین؛
۴. ابن فارس، أحمد. (۱۴۰۴ ق). معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی؛
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت: دار صادر؛
۶. اعلم شتتمری، یوسف بن سلیمان. (۱۴۲۲ق). اشعار الشعراء الستة الجاهلیین القصیده فی دیوان زهیر، بیروت: دار الکتب العلمیه؛
۷. ———. (۱۴۱۴ق / ۱۹۹۳م). شرح دیوان علقمه بن عبده الفحل، تحقیق: حنا نصر الحتی، بیروت: دارالکتب العربی، چاپ اول؛
۸. ایزوتسو، توشیهیکو. (۱۳۸۰ش). خدا و انسان در قرآن، ترجمه: احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار؛
۹. بحرانی، ابن میثم. (۱۳۶۲ش). شرح نهج البلاغه، بی جا: دفتر نشر کتاب؛
۱۰. بلاغی، محمد جواد. (۱۴۲۰ق). آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: بنیاد بعثت، چاپ اول؛
۱۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غررالحکم و دررالکلم، محقق: سید مهدی رجایی، قم: دارالکتب الاسلامیه؛
۱۲. جمع نویسندگان مرکز فرهنگ و معارف قرآن. (۱۳۸۶ش). دائره المعارف قرآن، قم: بوستان کتاب؛
۱۳. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۴ش). بنیان مرصوص امام خمینی، قم: اسراء؛
۱۴. حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر؛
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات ألفاظ القرآن، محقق: داوود صفوان عدنان، بیروت: دار القلم؛
۱۶. رجب نژاد، محمدرضا. (۱۳۹۰ش). «بررسی جایگاه گوش و چشم در قرآن و نهج البلاغه و فلسفه تقدم گوش بر چشم در قرآن و نهج البلاغه»، فصلنامه قرآن و طب، شماره ۱،

۱۷. رضی، محمد بن حسین. (۱۴۱۴ ق). نهج البلاغه، مصحح: صبحی صالح، قم: هجرت، چاپ اول؛
۱۸. زاهدی، مرتضی. (۱۳۸۵ ش). نظریه تربیتی اسلامی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صابره؛
۱۹. سیوطی، جلال الدین محمد. (۱۴۱۶ ق). تفسیر جلالین، بیروت: موسسه النور للمطبوعات، چاپ اول؛
۲۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. (۱۳۷۶ ش). الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه: مهدی حائری قزوینی تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران: امیرکبیر؛
۲۱. صدر المتالهین، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶ ش). تفسیر القرآن الحکیم، تحقیق: محمد خواجهوی، قم: بیدار؛
۲۲. صفوی، کوروش. (۱۳۸۷ ش). درآمدی بر معناشناسی، تهران: سوره، چاپ سوم؛
۲۳. طباطبائی، محمد حسین. (۱۳۷۴ ش). ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه: سید باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم؛
۲۴. طریحی، فخر الدین. (۱۴۱۴ ق). مجمع البحرين، قم: مؤسسة البعثة، چاپ اول؛
۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۰۹ ق). العین، قم: نشر هجرت؛
۲۶. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی. (بی تا). ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الاسلام؛
۲۷. قائمی نیا، علیرضا. (۱۳۸۹ ش). بیولوژی نص، تهران: انتشارات پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول؛
۲۸. کرمانی، سعید. (۱۳۸۴ ش). معناشناسی عقل در قرآن، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه امام صادق ۷، تهران؛
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۳۸۲ ق). الاصول من الکافی، ترجمه: شیخ الاسلام، تحقیق: محمدباقر بهبودی، علی اکبر غفاری، تهران: المکتبه الاسلامیه؛
۳۰. متقی هندی، حسام. (بی تا). کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، اعتنی به اسحاق الطیبی، ریاض: بیت الافکار؛

۳۱. محمدی ری‌شهری، محمد. (۱۳۷۷ش). میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم: دارالحديث؛
۳۲. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰ش). التحقيق في كلمات القرآن الكريم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱۳؛
۳۳. منسوب به جعفر بن محمد ۷ امام ششم. (۱۳۶۰ش). مصباح الشریعه، ترجمه: حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران؛
۳۴. نصر بن مزاحم. (۱۳۷۰ش). پیکار صفین (وقعة صفین)، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم؛
۳۵. نصرتی، شعبان. (۱۳۹۰ش). معناشناسی علم در قرآن با تأکید بر حوزه‌های معنایی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم حدیث، تهران.